

امریکا به عنوان جامعه‌ای استثنایی

چکیده: مردم امریکا جامعه خود را یک جامعه استثنایی تلقی می‌کنند؛ استثنایی به این معنی که گرچه از لحاظ گونه‌شناسی تمدن امریکا به همان مقوله فرهنگ و تمدن اروپایی تعلق دارد، با آن تفاوت‌های اساسی نیز دارد. در این مقاله این احساس «استثنایی بودن» مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف مقایسه جامعه امریکا و اروپا و بررسی مشترکات و تفاوت‌های آنها نیست، بلکه با تأکید بر جامعه امریکا، و از طریق بررسی و تکامل آن، پدیده استثنایی بودن بررسی خواهد شد؛ هم‌زمان به تعارضات موجود بین اصول، اندیشه‌ها و شرایط عینی حاکم خواهیم پرداخت.

قرن هفدهم زادگاه و مولد اندیشه‌هایی است که به جهان مدرن شکل داد. پیشرفت در علم، تحمل اعتقادات متفاوت مذهبی، شکل‌گیری اندیشه‌های آزادی، دموکراسی و آزادگرایی^۱، همه در این عصر طلایی تمدن اروپا پا به عرصه جهان نهادند. در همین قرن بود که مهاجران اروپایی در جست‌وجوی زندگی جدید یا ایجاد جامعه آرمانی به سرزمینی مهاجرت کردند که بعدها نام ایالات متحده امریکا به خود گرفت. مهاجران اروپایی اندیشه‌ها، اعتقادات، ارزشها و جهان‌بینی اروپایی را به همراه خود بردند، اما پیرو رویارویی و برخورد با شرایط جدید از ویرانه کوله‌بارهای آنها جهان‌بینی جدیدی شکل گرفت.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مهاجرانی که در جست‌وجوی آزادی و برابری بودند، آن را یافتند. آنهایی که در جست‌وجوی ادای آزاد آداب و رسوم مذهبی خود بودند، آزاد بودند. آنهایی که در جست‌وجوی ثروت بودند امکان تحقق آن را به دست آوردند و بدین‌وسیله آتش مال‌اندوزی خود را ارضا نمودند و آن را رواج دادند. آنهایی که از دست سنگین قانون سرزمینهای بومی خود گریزان بودند، ارزشها و روشهای خود را نیز همراه بردند و بالاخره در سال ۱۶۱۹ اولین گروه سیاه‌پوستان به زنجیرکشیده شده به این سرزمین هجرت اجباری نمودند.

نویسندگان الهام‌گرفته از مکاتب متعدد و گوناگون، تفاسیر متفاوتی از این جامعه نوین ارائه کرده‌اند. چارلز بیرد، مکاتب اصلی را به شکل زیر بر می‌شمارد:

- تفاسیر مبتنی بر خصوصیات اخلاقی مردمی که توسط دست الهی هدایت می‌شوند؛ یعنی اعتقاد به وجود یک اراده و یک هدف که فراتر از نیرو و توان انسانی می‌باشد.

- تفاسیر مبتنی بر دست‌آوردهای مثبت مردم انگلیسی‌زبان و نبوغ سیاسی نژاد آلمانی؛ به عبارت دیگر، اعتقاد به خصوصیات نژادی برتری مردمی که چنین جامعه‌ای را ایجاد نموده‌اند.

- تفاسیر مبتنی بر بینش حقوقی به معنای ایجاد و ترویج قانون جهت تحقق عدالت.

- تفاسیر مبتنی بر بینش اقتصادی که در اندیشه‌های مارکس ریشه دارد. (۱)

با توجه به اینکه هر جامعه‌ای چیزی جز نتیجه تجربیات تاریخی خود نیست، شناخت و بررسی اجزای عواملی که به اقتصاد، جامعه، روحیه و در نهایت نظام سیاسی امریکا شکل داده‌اند الزام‌آور به نظر می‌رسد. عوامل فوق به سه دسته کلی قابل تقسیم هستند که عبارتند از: عامل اقتصادی، عامل مذهبی و عامل روانی - سیاسی - اجتماعی.

عامل اقتصادی

مهاجران با فراوانی و فراوانی ظاهراً پایان‌ناپذیر زمین مواجه شدند. فراوانی زمین نتایج اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و روانی پایداری برجا گذاشت. (۲) از همان ابتدا، فراوانی زمین موجب کمبود نیروی کار گردید. نیروی کار که در صورت تحت فشار

قرارگرفتن به سوی غرب حرکت می‌کرد و ملکی برای خود کسب می‌نمود تابع زمین‌داران بزرگ نمی‌شد. در نتیجه، کوشش اعیان و اشراف اروپایی، به‌ویژه هلندی و انگلیسی، برای برپایی مجدد نظام فئودالی با ناکامی مواجه گردید. ایجاد نهادهای اجتماعی مبتنی بر نظام ارثی در سرزمین بکر آمریکا امکان‌پذیر نبود. احترام و مقام ناشی از تعلق داشتن به یک خانواده جایگاهی در ساختار اجتماعی پیدا نکرد. البته ساختار اجتماعی سلسله‌مراتبی وجود داشت، اما مبنای آن ثروت بود و نه، مانند کشورهای اروپایی، تولد یا ارث. در نتیجه ساختار اجتماعی بسیار انعطاف‌پذیری شکل گرفت. در جامعه نوین هرکس می‌توانست ثروتمند شود. پس همه برابر نیز بودند و هرکس می‌توانست از طریق انباشت ثروت پلکان طبقات اجتماعی را طی کند و احترام اجتماعی کسب نماید. البته نابرابری اقتصادی در سطحی گسترده وجود داشت، اما طبقات ثروتمندتر نمی‌خواستند که دیگران آنها را بشناسند و امتیازات خاصی برای آنها قائل شوند. در سلسله مراتب ارزشهای اروپایی، ماده‌گرایی حقیر شمرده می‌شد. در آمریکا، نیاز به کار و درآمد همراه با انباشت سریع ثروت ناشی از فراوانی زمین و غنای طبیعت توأم با رشد سریع اقتصادی و همچنین مال‌طلبی اکثر مهاجران که از فقر در سرزمین بومی خود به آمریکا پناهنده شده بودند موجب رواج بینشی ماده‌گرا از جهان گردید. در فئودالیزم اروپا اعیان و اشراف جهان‌بینی نظامی داشتند. دولتهای اروپایی غرق امور نظامی بودند. در جهان‌بینی نظامی، زندگی سیاسی - اجتماعی یک بازی حاصل جمع صفر است. مردم آمریکا که از محدودیتهای مرکاتالیستی، اجتماعی و سیاسی آزاد بودند رفته‌رفته جهان‌بینی تجاری پیدا کردند؛ جهان‌بینی تجاری بر پایه نظریه بازی با حاصل جمع غیر صفر است و برنده شدن هر دو طرف بازی را امکان‌پذیر می‌داند. نظریه فوق موجب پیدایش یک جمهوری تجاری گردید؛ نظامی که در آن نفع ملی از طریق تجارت تحقق می‌یابد. لذا دشوار می‌توان اقدامات سیاسی - اجتماعی آمریکا، در داخل یا خارج از مرزها، را بدون در نظر گرفتن جهان‌بینی تجاری بررسی نمود.

مهاجران مذهبی، مانند پیوریتانز^۱، با تأکیدی که بر کار، ثروت و انباشت آن داشتند

مشروعیتی مذهبی برای تجارت و مال‌اندوزی فراهم نمودند. ثروت نتیجه کار است که خداوند به انسان ارزانی می‌کند. بدین ترتیب رابطه‌ای بین خداپرستی و موفقیت دنیوی برقرار شود. کویکرها^۱ نیز اندیشه زندگی ساده، تجارت و انباشت ثروت را ترویج دادند. به عبارت دیگر، اندیشه‌های کالوین^۲ از طریق مهاجران پیروان فراوانی پیدا کرد، اما با گذشت زمان ابعاد مذهبی آن به فراموشی سپرده شد. (۳)

مهاجران پروتستان ارزشهای سرمایه‌داری را همراه خود به امریکا بردند. جست‌وجوی زمین موجب حرکت مداوم به سوی غرب امریکا گردید. هرگاه شرایط غیرقابل تحمل می‌شد، حرکت به سوی غرب از سر گرفته می‌شد. تمایل به جابه‌جایی سرزمینی نتایج روانی و سیاسی عمیقی نیز در برداشت. تعلق نداشتن به سرزمینی خاص موجب پیدایش یک نوع «بیریشگی» گردید و ماجراجویی تشویق شد.

مهاجرت به سرزمینهای بکر و نبرد دائمی با مردم بومی، یعنی سرخ‌پوستان، موجب اتکاء به خود و اعتماد به نفس گردید. مهاجرت به سوی غرب، کشف سرزمین‌های جدید و سلطه بر عوامل طبیعی، موجب پیدایش مفهوم «مرز» در جامعه امریکا شد. در این مورد، ترنر در سال ۱۸۹۳ می‌نویسد: این «سرنوشت آشکار»^۳ امریکا است که برای دستیابی به زمینهای جدید حرکت کند و آنها را در نظام امریکا ادغام کند، مردم پست‌تر را از روشنایی^۴ بهره‌مند کند و مزایای تمدن امریکا را ترویج دهد. (۴) با گذشت زمان، «مرز» مفهوم جغرافیایی خود را از دست داد و ابعاد تجاری، ایدئولوژیک و سیاسی به خود گرفت. «معامله جدید» فرانکلین روزولت، «تمدن بزرگ» جانسون، امپریالیزم امریکا در اواخر قرن نوزدهم و جنگ ویتنام همه در قالب همین اندیشه‌ها قابل تبیین هستند.

عامل مذهب

فرار و رهایی از یوغ و روشهای سرکوبگرانه و بسیار محافظه‌کار کاتولیسیم در اروپا

1. Quakers

2. Calvin

3. Manifest destiny

4. Enlightenment

موجب مهاجرت گروه‌های متعددی از مذهب‌یون غیرکاتولیک به امریکا گردید. کثرت‌گرایی مذهبی ناشی از مهاجرت فرقه‌هایی مانند پیوریتانز، کویکرها، پیلگریم‌ها^۱، هیوگنوت‌ها^۲، پروتستان‌ها و یهودیان در مرحله اول این نتیجه را دربرداشت که هیچ‌یک از گرایش‌های مذهبی بر دیگری غلبه پیدا نکرد و از این رو، برخلاف اروپا و جوامع سنتی دیگر، مذهبی رسمی در امریکا وجود ندارد؛ انتخاب مذهب اختیاری است؛ به عبارت دیگر، ستایش خداوند به هر روشی که مورد پسند است مقبولیت و مشروعیت دارد. در مرحله دوم، صرف نظر از اعتقادات مذهبی مهاجران، همه از شرایط حاکم بر جامعه خود ناراضی بودند. وجه مشترک دیگر آنها در این بود که آنها حاملان اندیشه‌های نظام سرمایه‌داری نوپا و روبه‌رشد بودند. همه به طریقی به اصلاح‌طلبی، مبارزه با استبداد و مخالفت با ایدئولوژی حقوق الهی پادشاه معتقد بودند.

کالوینیست‌های^۳ فرانسه، هیوگنوت‌ها، من‌باب مثال آیین مبارزه با پادشاه بوربن^۴ فرانسه را از آن خود نمودند و اندیشه حاکمیت مردمی و قرارداد اجتماعی را در مقابل آن قرار دادند. از نظر آنها شاه و حکومت خدمتگذار مردم است، توسط یک قرارداد اجتماعی و برای حفظ نظم اجتماعی انتخاب می‌شود و در صورت نقض قرارداد و بی‌عدالتی، مردم می‌توانند علیه او قیام و او را سرنگون کنند. ژوسویت‌ها^۵ حتی از این فراتر رفته و عنوان نمودند که شاه قدرت خود را از مردم و از طریق قرارداد اجتماعی دریافت می‌کند، لذا مردم از شاه برترند. آنها حامیان حقوق طبیعی بودند. شایان یادآوری است که هیچ‌یک از دو فرقه نامبرده طالب دموکراسی نبودند؛ اما از طریق مخالفت با استبداد پادشاهی، مشروعیت و مقبولیت لازم برای حق قیام علیه حکومت‌های استبدادی را به ارمغان آوردند و روحیه جمهوری‌خواهی را رواج دادند. (۵) آنها حامیان مفاهیمی بودند که بعدها توسط آزادگرایی به کار گرفته شد. قرارداد اجتماعی، حاکمیت مردمی، حق قیام و حقوق طبیعی از جمله مفاهیم فوق می‌باشند. پروتستان‌ها عمیقاً فردگرا بودند

1. Pilgrims

2. Huguenots

3. Calvinists

4. Bourbon

5. Jesuits

و به عقل و عقل‌گرایی به‌عنوان وسیله‌ای برای کسب دانش اعتقاد راسخ داشتند. از نظر آنها انسان باید بتواند احساسات و غرایز خود را با استفاده از عقل کنترل کند. (۶) از لحاظ اقتصادی، فرقه‌های عقیدتی به‌کار و انباشت ثروت ارزش می‌دادند. بدین ترتیب اندیشه‌های مذهبی، شرایط اقتصادی، نظام سرمایه‌داری و آزادگرایی یکدیگر را تأیید و تثبیت می‌نمودند.

سنت مذهبی مخالفت، موجب پیدایش یک نوع ایدئولوژی‌گرایی همراه با گرایش‌های آرمانگرایی و اخلاق‌گرایی شد. آرمان‌گرایی و اخلاق‌گرایی به این معنا که از نظر آنها دیگران باید همانند خود آنها باشند و آنها دارای مأموریتی در جهان هستند. ایدئولوژی‌گرایی منطقی و عامل محرکه لازم را برای اقدام فراهم می‌کرد. نهادینه کردن اخلاق و نابود کردن نهادها و رفتارهای شیطانی از عمده‌ترین اهداف آنها بود. امروزه نگرش امریکایی‌ها به روابط اجتماعی - سیاسی به تعبیری نگرش اخلاقی است. تمایل امریکایی‌ها به شیطانی تلقی کردن یا معرفی کردن ایدئولوژی‌ها، عملکردها و کشورهای مخالف از همین امر سرچشمه می‌گیرد.

پیوریتانز امریکا، به‌نحوی روماتیک سرنوشت نژاد انگلوساکسون و یهودی را به یکدیگر پیوند دادند و خود را همانند یهودی‌ها مردمی برگزیده تلقی نمودند. در مراحل آغازین انقلاب امریکا رهبران مذهبی پیوریتانز عنوان کردند که «ما امریکایی‌ها مردم خاص برگزیده هستیم، ما اسرائیل عصر خود هستیم»، «ما حاملان کشتی آزادی جهان هستیم»، (۷) یا اینکه «پروردگار ما را متصدی خوشبختی این مردم و تمام نژاد بشری نموده است. اگر تجربه امریکا موفقیت‌آمیز باشد، مرحله جدیدی در امور بشریت آغاز خواهد شد. همه حکومت‌های متمدن، باید، باگذشت زمان خود را با اصول این حکومت وفق دهند». (۸) بنجمن فرانکلین^۱ یا توماس جفرسون^۲ پیشنهاد کردند که تجربیات مخاطره‌انگیز و تاریخی یهودیان در دست فراعنه، مانند صحنه گذر از دریای سرخ در تورات، به تصویر کشیده شود و به‌عنوان مهر بزرگ (آرم) کنگره انتخاب شود. البته به تصویر کشیدن تورات و انجیل وسیله‌ای بود برای ایجاد هویت. لازم بود که

امریکایی‌ها خود را به عنوان «مردم برگزیده» معرفی کنند. (۹) امر فوق در واقع بیانگر بیداری و ملی‌گرایی در امریکا است.

صرف نظر از ابعاد مستقیماً سیاسی آن، حاصل و نتیجه جهان‌بینی فرقه‌های مذهبی شکل گرفتن این اندیشه و اعتقاد بود که امریکا سرزمینی است خلق شده توسط خداوند برای تأسیس یک نظام اجتماعی جدید که نور آن بر کشورهای دیگر می‌تابد و آنها را روشن می‌کند. اخلاق‌گرایی و آرمان‌گرایی ویلسون، امن کردن جهان برای دموکراسی همراه با ۱۴ اصل او، ایجاد نظم جهانی مبتنی بر ارزشهای امریکایی روزولت (مانند سازمان ملل متحد)، خواست شدید ترومن برای فراهم نمودن سرزمینی برای یهودیان آواره، شیطنانی معرفی کردن شوروی توسط ریگان و بالاخره سیاست گسترش دموکراسی و آزادگرایی کلینتون از جمله نتایج جهان‌بینی فوق می‌باشند. اخلاقی جلوه‌دادن سیاست‌هایی که تأمین‌کننده منافع مادی امریکا می‌باشند شرط لازم برای مقبولیت آنها در جامعه امریکا است.

عوامل سیاسی - اجتماعی

یکی از ویژگیهای توسعه اقتصادی و حرکت به سوی جامعه مدرن عبارت است از رها نمودن انسان و عوامل تولید از حصار سنت و رسم و رسوم گذشتگان. از این جهت امریکا در وضعیت مطلوبی قرار داشت. در سرزمینی بکر و بی‌تاریخ، امریکا در واقع از ابتدا به ساکن به عنوان یک جامعه سرمایه‌داری آزادگرا و مدرن و تا اندازه‌ای دموکراتیک پا به عرصه جهان گذاشت.

مدرن؛ چون امریکا به لحاظ گرایش‌های اصلاح‌طلبی فرقه‌های عقیدتی، به لحاظ تمایلات آزادی‌طلب و پویای مهاجران و به لحاظ شرایطی داخلی، که پیشتر به آن اشاره شد، از ابتدا برای فرد و فردگرایی ارزش خاصی قائل بوده است.

از نظر آنها فرد از طریق عقل و منطق و نه اعتقادات مذهبی یا سنت به شناخت خود و خدای خود می‌رسد. عقل و منطق از طریق آموزش، پرورش می‌یابد. لذا فرقه‌های مذهبی جهت پیشبرد مقاصد خود از ابتدا مراکز آموزش و دانشگاهی متعددی ایجاد نمودند. در قرن هجدهم، انگلستان که غرق توسعه صنعتی و پیشرفت بود فقط دو

دانشگاه داشت، حال آنکه در منطقه‌ای که بعدها ایالات متحده آمریکا را تشکیل داد (۱۳) ایالات) هشت دانشگاه وجود داشت. (۱۰) در حالی که در اروپا مراکز آموزشی به اشراف اختصاص داشتند، در آمریکا کودکان و نوجوانان همه اقشار در کنار یکدیگر به مدرسه و دانشگاه می‌رفتند.

مدرنیزم مفهوم پیشرفت و استفاده از دانش و ابزارهای جدید برای مطیع کردن طبیعت را دربردارد. آینده و جامعه، ماده خمیره ماندی است که انسان می‌تواند از طریق عقل و منطق به آن شکل دهد. امر فوق نتایج مهمی دربرداشت. از ابتدا، امریکایی‌ها تمایل شدیدی به نوآوری و استفاده از فنون پیشرفته داشتند. کمبود نیروی کار یک مشوق تلقی می‌شد چرا که ماشین می‌توانست جایگزین نیروی کار شود و موجب تولید بیشتری شود. در مرحله دوم، زمانی که فرد در جامعه احساس می‌کند که آینده به عملکرد او بستگی دارد و زمانی که رشد اقتصادی سریع، رفاه پیوسته بیشتری به ارمغان می‌آورد، فرد و جامعه از یک نوع خوش بینی و مثبت‌گرایی برخوردار می‌شوند. در نتیجه در جهان بینی امریکایی، با استفاده از امکانات لازم و عقل و مدیریت صحیح همه مسائل قابل حل است.

عقل به فرد تعلق دارد. اراده و عملکرد فرد پایبند عقل‌گرایی موجب پیشرفت می‌شود. اما مفهوم اصالت فرد ناشی از اندیشه فوق عمیقاً با عامل اقتصادی، یعنی نظام سرمایه‌داری و ارزشهای آن، آمیخته شده است. فرد در جست‌وجوی منافع شخصی خود است. لذا، اساس جامعه و عامل محرکه آن ابتکار فردی، رقابت بین شهروندان و گروه‌ها است. این اراده فرد است که موجب پیشرفت، توسعه و آزادی می‌شود. در این شرایط، آزادگرایی و نوع حکومتی که با پیدایش آن شکل گرفت، یعنی دموکراسی، تبدیل می‌شود به آن چیزی که لاک و بعدها قانون اساسی آمریکا آن را «حق خوشبختی» نامیدند و مهد آن تجارت آزاد است. به عبارت دیگر، لیبرال دموکراسی عبارت است از شناخت حق فرد برای رسیدن به خوشبختی مادی. (۱۱) لذا باید به خودخواهی فرد اعتماد کرد و درب ورود به جرگه نخبگان باید بر روی همه باز باشد. فرصت برابر، شرط لازم برای تحقق اهداف و خواسته‌هاست. اما برابری فرصت، نتایجی یکسان دربر ندارد و موفقیت‌های یکسانی تضمین نمی‌کند. فرد، مسؤول موفقیت یا ناکامی خود است.

جامعه، مسؤول نیست. در این شرایط زندگی سیاسی و اجتماعی مسالمت‌آمیز نیازمند حداقل خویشتن‌داری می‌باشد. تناقض حاصل شده در شرایط فوق در این است که به حداکثر رساندن منافع فردی در مقابل خویشتن‌داری و رفتار متعادل قرار می‌گیرد. خویشتن‌داری محاسبه شده و اجباری است و ناشی از درمقابل دیگری قرار گرفتن، یعنی ناشی از تعارض منافع، می‌باشد. به عبارت دیگر این نفع مبتنی بر محاسبه است که موجب مذاکره، مصالحه و سازش می‌شود. اعضای یک جامعه از طریق کنش‌های متعدد و متقابل (دست نامرئی بازار) بر یکدیگر اعمال فشار می‌کنند. این جامعه اساساً بی‌ثبات است، چون اندیشه محوری آن طمع است. حالت طبیعی این جامعه آرامش نیست، بلکه خودخواهی و پیشروی است. الگوی قابل استفاده، الگوی ثبات مبتنی بر مشترکات نیست، بلکه یک سلسله تعادلهای موقت ناشی از فشارهای متعدد است. لذا تعادل یک تعادل پویا است نه ثابت. در نتیجه، تحول دائمی یکی از ویژگیهای این جامعه است. تحرک متقابل، واحدها را مجبور می‌کند با یکدیگر پیش بروند. این یک جامعه مکانیکی است. (۱۲) تنش بین منافع فردی یا گروهی سنگ زیربنای نظام سیاسی این جامعه است؛ چرا که تفکیک قوا و نظارت و توازن چیزی جز همان الگوی تنش بین منافع فردی نمی‌باشد. نفع فرد در مقابل نفع دیگری قرار می‌گیرد و قدرت یکی مانع قدرت دیگری می‌شود.

نفع فرد، به عنوان یک اصل، شهروند را در حالت طبیعت قرار می‌دهد، لذا عملکرد مسالمت‌آمیز در جامعه و نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی آزادگرا نیازمند حکومت قانون است؛ قانون نه برای عدالت، بلکه برای ارمغان آوردن امنیت. حکومت قانون رفتارها را قابل پیش‌بینی می‌کند. اقدام در جهت تحقق منافع فردی مبتنی بر محاسبه و قابل پیش‌بینی می‌باشد. هم‌زمان قانون چهارچوب لازم برای مذاکره، سازش و مصالحه بین شهروندان را فراهم می‌کند و نیز چهارچوب لازم برای تحقق منافع آنها را تأمین می‌کند. اما حکومت قانون باید تا آنجا پیش رود که آزادیهای فردی را محدود نکند. این امر موجب یکی از تناقضات و تنش‌های اساسی در جامعه آمریکا شده است. از یک سو، یک نوع آنارشیسم و ضدیت با دولت وجود دارد که در اندیشه دولت محدود، مخالفت با مالیات و افزایش آن تبلور پیدا می‌کند و از سوی دیگر، در انتخابات، شهروندان به

اشخاص مقتدر و حامیان نظم اجتماعی رأی می دهند.

تنش های متعدد دیگری در این جامعه قابل مشاهده است. از نظر مارکس حکومت وسیله ای است برای نیل به منافع سرمایه داری؛ یعنی منافع فردی یا گروهی با سیاست ادغام می شوند. آزادگرایی اقتصادی، یعنی منافع سرمایه داران بزرگتر، نیازمند تحت کنترل درآوردن آزادیهای سیاسی، یعنی آزادگرایی سیاسی، است. (۱۳)

سرمایه داران با نفوذ خود بر دستگاه دولت و به نام آزادی اقتصادی حکومت های محافظه کار و حامیان وضع موجود را مستقر می کنند و از آنها حمایت می کنند.

در امریکا، با وجود حاکمیت اندیشه برابری و فرصت برابر، طبقه کارگر پیوسته زیر سلطه طبقه متوسط بوده است. احزاب کارگری قدرتمند وجود ندارد. اتحادیه های کارگری بسیار محافظه کارند و در واقع نیروی کار، همانند دیگر عوامل تولید، خرید و فروش می شود. ارزشهایی مانند فرصت برابر و ثروت به عنوان ملاک موفقیت، موفقیت مالی را در رأس ارزشها قرار داده است. جریان و جهت فشارهای اجتماعی بر پیروزی و موفقیت است. در این شرایط فشارهای اجتماعی و روانی انگیزه لازم برای استفاده از روش های نامشروع و غیرقانونی را فراهم می کند. (۱۴)

سرانجام باید به یکی از اساسی ترین تعارضات بین اصول و واقعیت ها در جامعه امریکا اشاره نمود. برخی از آمریکایی ها جامعه خود را یک دیگ ذوب می دانند؛ به این معنا که مردم مختلف با فرهنگ ها و مذاهب مختلف در آن حل می شوند و یک مجموعه همسان و همگرا ایجاد می کنند. برخی دیگر نظریه «ظرف سالاد»، یعنی کثرت گرایی فرهنگی، را مطرح می کنند (۱۵) هیچ یک از دو الگوی فوق نمی تواند انحراف از ارزشهای جامعه امریکا را تبیین و توجیه کند. کیش جامعه امریکا عبارت است از یک جامعه سفیدپوست، انگلوساکسون و پروتستان. تبعیض علیه اقلیت ها، نژادپرستی و برده کشی در تعارض با ارزشهایی مانند برابری و حق خوشبختی قرار می گیرند. با وجود اینکه مسئله نژادپرستی در جامعه و نظام سیاسی امریکا پیوسته مطرح بوده، با وجود جنگ انفصال ۶۵-۱۸۶۱ و بالاخره با وجود جنبش ها و اقدامات دهه شصت قرن بیستم، نژادپرستی به عنوان یک ارزش نهادینه شده و یک عامل در عملکرد شهروندان و دولت مردان، به ویژه در ایالات جنوبی، هنوز در سطحی گسترده وجود دارد. (۱۶)

در نهایت، و برخلاف خرد متعارف، باید اذعان نمود که امریکا یک جامعه آرمانگراست. آزادگرایی یک ایدئولوژی انقلابی است که برای مبارزه با فئودالیزم و حکومت‌های استبدادی شکل گرفت. تجربه تاریخی امریکا نیز در همین سو بوده است. برای آزادگرایی همه ایدئولوژی‌هایی که فرد را به یک موجود ناشناخته تبدیل می‌کنند و او را در یک مجموعه به نام مردم غرق می‌کنند و آن مجموعه را تحقیر می‌کنند، غیرقابل-تحمل است. لذا، کلینتون، رئیس‌جمهور امریکا، می‌تواند با اطمینان خاطر اعلام کند که امریکا یک جامعه آرمانگرا است که در جست‌وجوی پیشبرد آرمان آزادگرایی و تحقق ارزش‌های آن است. تعهد امریکا به پیشبرد آزادی در خارج از مرزهای خود است. (۱۷) نظام سرمایه‌داری، مکمل یا ایجادکننده ارزش‌های سیاسی - آرمانی می‌باشد. سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی است که همه جهان را دربرخواهد گرفت. (۱۸) آرمان‌گرایی انقلابی امریکا عبارت است از پیشبرد ارزش‌ها و اهداف یک جامعه سرمایه‌دار و آزادگرا.

آزادگرایی خود را بهتر در اندیشه‌های متقابل تعریف می‌کند. (۱۹) آزادگرایی در واکنش و مبارزه با مرکاتالیزم (نظریه آدام اسمیت)، فئودالیزم و حکومت‌های خودکامه و اقتدارگرا (نظریه لاک، روسو و مونتسکیو) شکل گرفت و توسعه یافت. هویت امریکا نیز پیوسته از طریق ضدیت با هویت‌های دیگر شکل گرفته است. ایالات متحده امریکا پیرو مبارزه با حکومت خودکامه پادشاهان بریتانیا به وجود آمد. ایالات شمالی برای نابودی برده‌کشی علیه ایالات جنوب وارد جنگ شدند. جنگ اول جهانی برای امن کردن جهان برای دموکراسی بود. جنگ دوم جهانی برای جلوگیری از توسعه استبداد و جنگ سرد برای آزادی و در مقابل شوروی انجام گرفت. رویارویی‌های فوق‌هویت لازم را برای امریکا به ارمغان آوردند. لذا امریکا، شاید به‌طور ناخودآگاه، پیوسته در جست‌وجوی اژدهای دیوصفتی برای نابود کردن است.

امریکایی‌ها تمدن خود را پاره‌ای از تمدن غرب می‌دانند، اما هم‌زمان با دیگر کشورهای اروپایی فرق دارند. امریکا خود را یک جامعه استثنایی تلقی می‌کند، اما در یک مورد دیگر با کشورهای اروپایی دارای مشترکات تاریخی است. از نظر هگل تاریخ عبارت است از پیشرفت آگاهی از تاریخ. غرب پیشگام و پیشتاز تاریخ است؛ چون غرب،

می توان تفاوت بین امریکا و اروپا و به عبارت دیگر دلایل استثنایی بودن امریکا را به شکل زیر جمع بندی نمود.

مقوله	اروپا	امریکا
اقتصادی	تجربه فئودالیزم و فرهنگ فئودال حقیق شمردن ماده گرایی جهان بینی امنیتی و نظامی با بازی حاصل جمع صفر	فئودالیزم و فرهنگ آن هرگز در جامعه امریکا ریشه نگرفت ارزش و احترام برای ثروت و مادیات جهان بینی تجاری - اقتصادی با بازی حاصل جمع متغیر
مذهبی	مذهب رسمی حذف مذاهب دیگر حامی ایدئولوژی حکومت الهی پادشاه مذهب به عنوان حامی سیستم فئودالی تمایل به اخلاق گرایی و واقع گرایی	فقدان مذهب رسمی انتخاب مذهب اختیاری است مخالف ایدئولوژی حکومت الهی پادشاه، اعتقاد به قرارداد اجتماعی و حق قیام علیه پادشاه مذهب مکمل لیبرالیزم اقتصادی تمایل به اخلاق گرایی و آرمانگرایی همراه با این اعتقاد که امریکا جامعه برگزیده برای تحقق دموکراسی است
سیاسی اجتماعی	سنتی سنت گرا نخبه گرا جوامع نسبتاً همگرا، منسجم و واقع گرا	مدرن عقل گرا فردگرایی شدید جابه جایی اجتماعی کثرت گرایی عقیدتی، مذهبی و اجتماعی آرمانگرا انقلابی و لیبرال.

بر خلاف جوامع دیگر، از فرد و از آزادی خود آگاه بود (۲۰). این جهان‌بینی خودمحور و تصور برتری با پیشرفته‌ها و موفقیت‌های فنی و اقتصادی غرب تأیید و تکمیل گردید. غرب خود را در مقابل دیگران قرار می‌داد و بدین شیوه خود را تعریف می‌نمود. تحولات سیاسی، پیشرفت دیگر کشورها، چالش غرب و ارزشهای آن همراه با تحولات ناشی از انقلاب ارتباطاتی، بازنگری هویت غرب و به‌ویژه آمریکا را الزام آور کرده است. غرب، به رهبری آمریکا، در داخل جهان قرار گرفته است، دیگر نمی‌تواند خارج از آن و در رأس آن قرار گیرد و هویت و احساس برتری و استثنایی بودن خود را جست‌وجو کند. در کنار دگرگونی فوق، آمریکا، خود، دچار تحولی بنیادی شده است. امریکایی که مدرن پا به عرصه جهان نهاد مرحله مدرن را رفته‌رفته پشت سر می‌گذارد و به سوی جامعه‌ای جدید و هویتی جدید حرکت می‌کند.

یادداشت‌ها

1. Charles A. Beard, *An Economic Interpretation of the Constitution of the United States* (New York: the Free Press, 1941), pp.1-8.
2. Carl N. Degler, *Out of Our Past, the Forces that Shaped Modern America* (Harper Calophon Books, revised edition, 1959), pp.2-4.
3. Walter Russell Mead, "Hamilton's Way", *World Policy Journal*, vol.XIII, no.3 (Fall 1996), pp.92-93.
4. Degler, *op.cit.*, pp.6-9.
5. Max J. Skidmore and Marshal C. Wanke, *American Government* (New York: St. Martin's Press, II ed.), 1977, pp.47-48.
6. Leon P. Bordat, *Political Ideologies: Their Origins and Impact* (Prentice Hall, 5th ed.), 1994, pp.61-63.
7. Degler, *op.cit.*, p.16.
8. Peter Grose, *Israel in the Mind of America* (New York: Schocken Books 1984), p.5.
9. Degler, *op.cit.*, p.55.
10. *Ibid.*, p.6.
11. Degler, *op.cit.*, p.16.

12. Claude, Polin, *L'esprit Totalitaire*, ed. (Paris: Sirey, 1977), p.243.
13. *Ibid.*, p.251.
14. George Burdeau, *Le liberalisme*, ed. (Paris: Du Seuil, 1979), p.140.
15. Seymour Martin Lipset , American Exceptionalism Reaffirmed, in *The World and I*, June 1990, p.589.
16. Grose, *op.cit.*, pp.54-55.
17. Desmond King, *Seperate and Unequal: Black Americans and the U.S. Federal Government* (Oxford, Clarendon, 1995), Critical Review in *Political Studies*, vol.44, no.4 (September 1996), p.799.
18. Bill Clinton, "American Foreign Policy and the Democratic Ideal", in *Orbis*, vol.37, no.4 (fall, 1993), pp.651-660.
19. Karl Marx, Manifesto of the Communist Party, in *Marx-Engels, Selected Works*, (USSR Press Publishers, second printing, 1970), pp.35-63.
20. Burdeau, *op.cit.*, p.18.
21. Thierry Hentsch, *Imagening the Middle East*, translated by Fred a Reed, (Black Rose Books, 1991), pp.170-202.